**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020901**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا دلیلی داریم برای این که ذهب و فضه و درهم و دینار خصوصیت دارند. خب آقای شهیدی یک سری مؤیداتی برای خصوصیت داشتن اینها ذکر کرده بودند. یکی از این مؤیدات این بود که در ذهب و فضه هر کدامشان جدا جدا نصاب معتبر است، و مجموعا ملاحظه نشده، گفتند اگر اینها مثال باشند برای نقد رایج مناسب این بود که یک نصاب وُحدانی داشته باشند. ما عرض کردیم اینجا دو تا بحث باید انجام بشود. یک بحث این است که صغرویا آیا همینجور هست که ذهب و فضه جدا جدا باید محاسبه بشوند یا این شکلی نیست. نکتۀ دوم این که حالا اگر اینها جدا جدا محاسبه بشوند آیا این منافات دارد با این که ذهب و فضه مثال باشند برای نقد رایج یا منافات ندارد؟ این بحث دوم.

حالا این منافات که می‌خواهیم بگوییم ولو از باب استبعاد نه از باب دلیل، دلیل قطعی، چون آقای شهیدی هم این مطلب را پذیرفتند که اینجور نیست که منافات جدی داشته باشد. بله خب می‌گویند بعید است به خاطر همین مؤید ذکر می‌کنند. می‌خواهیم ببینیم این چقدر این تأیید قوت دارد که مجموعا اگر، این تأیید خیلی تأیید قوی باشد باعث می‌شود که ما در ظهور این که ذکر نقدین، ذکر درهم و دینار از باب مثال برای مطلق نقد رایج باشد تأمل کنیم، تردید حاصل بشود. آیا قوتش در حدی هست که منشأ تأمل در مثالیت درهم و دینار برای مطلق نقد رایج بشود یا نیست؟ خب اما بحث صغروی قضیه، در بعضی روایات هست که تصریح می‌کند که هر صنف از اصناف تسعۀ زکات باید جدا جدا محاسبه بشوند و در مورد ذهب و فضه هم تصریح جدا دارد که یک روایت زراره هست که این روایت زراره سه تا نقل دارد، دو تا نقل در تهذیب دارد، یک نقل، تهذیب یکی از کتاب علی بن مهزیار نقل می‌کند، یکی از کتاب سعد بن عبد الله نقل می‌کند، یکی هم نقل فقیه هست. نقل علی بن مهزیار و سعد بن عبد الله در یک جهتی مشترک هستند، آن این است که ازشان استفاده می‌شود که نصاب ذهب ۴۰ دینار است، در حالی که از روایات دیگر استفاده می‌شود که نصاب ذهب ۲۰ دینار است. ولی در نقل فقیه این ازش با همان ۲۰ دینار هماهنگی هست. حالا اینها چگونه است من آن را نمی‌خواهم الآن وارد بحثش بشوم. آن خودش یک بحث جداگانه‌ای دارد، در بحث نصاب باید بهش پرداخته بشود. ولی در این جهتی که مورد بحث ما هست هر ۳ نقل نسبت به این روایت مشترک هستند که هر صنف جدا جدا باید ملاحظه بشود، ذهب جدا، فضه جدا. بنابراین حالا من نقل فقیه را. آقای شهیدی هم که نقل فقیه را آوردند به خاطر اشکالی که در آن اشکال متنی که در آن دو تا نقل بود، نمی‌خواستند دیگر وارد آن بحث‌های اشکال متنی بشوند نقل فقیه را آوردند. البته هر سه نقل صحیح است، توضیح ذلک این که دو تا نقل تهذیب، یکی علی بن مهزیار عن احمد بن محمد، این احمد بن محمد مراد بزنطی است، عن حماد عن حریز عن زراره قال قلت لابی جعفر علیه السلام. خب روایت صحیحه است روشن است. نقل دیگر تهذیب سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن المختار بن زیاد عن حماد بن عیسی. یک همچین مختار بن زیاد این وسط آمده. این حالا چی چی هست نمی‌دانم ولی علی ای تقدیر این مختار بن زیاد در این سند زائد است، حالا یا تحریفی اسم یکی از مشایخ حسین بن سعید است. حسین بن سعید همیشه از حماد بن عیسی مستقیم نقل می‌کند، مختار بن زیاد این وسط. مثلا مختار بن زیاد آیا تحریف فضالة بن ایوب نبوده، عبارت صحیح این باشد، حسین بن سعید عن فضالة بن ایوب و حماد بن عیسی عن حریز بن عبد الله مثلا. چه فضاله و حماد بن عیسی معطوفا به هم وارد شدند اینها. علی ای تقدیر این یا همینجوری مختار بن زیاد وسط وارد شده. این مختار بن زیاد این وسط یک جوری است، این باید حذف بشود. حالا یا حذف بشود یا معطوف بشود. این است که حسین بن سعید عن حماد بن عیسی عن حریز بن عبد الله عن زراره است. آن حالا حذف بشود یا به یک شکلی محرف قرار داده بشود آن سند را از اعتبار نمی‌اندازد.

**شاگرد:** یعنی مختار بن زیاد مشهور است؟

**استاد:** اصلا کسی در این طبقه مختار بن زیاد اینجا وجود داشته باشد امثال اینها نداریم. نه به عوان شیخ حسین بن سعید، نه به عنوان راوی حماد بن عیسی، این وسط همینجوری. ببینید می‌گویند که یک بنده خدایی ادیب بوده و کاتب. این در چهار مقالۀ عروضی هست، نظامی عروضی این مثال را می‌زند. می‌گوید که خیلی ادیب مسلط بود و اینها، داشت یک متن ادبی را می‌نوشت و اینها، یک دفعه زنش از آن چیز صدا زد آرد تمام شد، این هم حواسش نبود آرد تمام شد را نوشته بود داخل این، بعد که آن را داد به آن پادشاهی که این متن را، اینها معمولا احکام سلطانی و اینها را منشی‌ها می‌نوشتند و اینها، نگاه کرد دید وسطش نوشته آرد تمام شد، گفت چی است، به ادیب نشان داد، ادیب گفت قصه این بود من حواسم نبود یک دفعه زنم گفت آرد تمام شد همان آرد تمام شد را اینجا وسط چیز وارد کردم و خب می‌گوید مثلا آن پادشاه گفت مناسب نیست این کسی که اینقدر قوی است به خاطر مشکلات مالی اینجوری خراب بشود و اینها، زمینۀ چیزش را فراهم کرد، حالا من غرضم آن جهتش نیست، این که یک عبارت محرّف هست یکی از نشانه‌های محرّف بودن این است که یک متنی که وسط یک چیز کاشته می‌شود، یک جایی اصلا هیچ تناسبی ندارد، از سنخ آرد تمام شد است که این وسط آمده، این نشانگر این است که یک چیزش هست، حالا چی چی‌اش هست آیا، بعضی از چیزهایش را ممکن است ما دلیل مناسبات و تناسب‌ها بتوانیم کشف کنیم اصلش را، بعضی چیزها ممکن است نتوانیم چیز کنیم. فرض کنید آن کاتب که داشته می‌نوشته یک به اصطلاح طلبکاری داشته به نام مختار بن زیاد، زنش می‌گوید مختار بن زیاد آمد نوشت المختار بن زیاد، این

**شاگرد:** توثیق شده

**شاگرد:** عنوانی داریم، ما همچین عنوانی در این طبقه داریم در ؟؟؟ درست است ارتباطی بین حسین بن سعید با غیر او در غیر این روایت نداریم ولی مختار بن زیاد ؟؟؟ ثقه هم در همین طبقه قرار دارد.

**استاد:** باشد، ولی این که این وسط یک دفعه نه حسین بن سعید ارتباط دارد، نه حماد بن عیسی ارتباط دارد، این یک دفعه اینجا افتاده باشد این خیلی

**شاگرد:** کافی یک روایت هست که احمد بن حسن، فرمودید احمد بن حسین سعید است از روایت آمده، در همین طبقه

**استاد:** بله، این هست ولی، حالا در احمد بن حسین بن سعید هم مثلا گفتند که رویٰ عن جمیع مشایخ ابی الا فلان کس و اینها، یک همچین چیزهایی بخواهیم از او راه‌ها مطلب را. ولی اینها اینجور نیست، یعنی اگر یک چیزی بود که یک کمی تناسب داشت، حالا دیگر به هر حال چه کار باید بکنیم، مختار بن زیاد تازه اگر هم آن باشد باید بگوییم حسین بن سعید عن مختار بن زیاد و حماد بن عیسی مثلا بوده. چون این که بین حسین بن سعید و حماد بن عیسی یک کسی که هیچ جای دیگری واسطه نشده واسطه شده باشد آن خودش بعید است، منهای حالا بحث مختار بن زیاد، اگر هم تازه آن باشد تصحیف عن بعد از مختار بن زیاد به واو آن را باید ملتزم شد. در نتیجه حالا این مختار بن زیاد کی است و چی است و امثال اینها خیلی دخالت ندارد. یعنی می‌خواهم بگویم یا محرف یک چیزی است، به هر حال یا اصلا نیست یا اگر هم باشد عن بعد از او باید محرّف واو باشد، مختار بن زیاد خودش یا مثلا فرض کنید فضالة بن ایوب این وسط باشد.

**شاگرد:** تازه توثیق هم شده

**استاد:** حالا آن، نه حالا مختار بن زیاد به هر حال اگر آن هم باشد توثیق هم شده باشد آن یک حرف دیگر است. حالا علی ای تقدیر این مشکلی به اینکه عرض کردم به سند مشکلی ایجاد نمی‌کند. عن حماد بن عیسی عن حریز بن عبدالله عن زراره، خب بماند.

قال زراره قلت لابی عبد الله علیه السلام، نقل تهذیب هم که مشیخۀ تهذیب به زراره هم طریق معتبر هست، مشکلی نداریم. حالا من نقل فقیه را می‌خوانم، در نقل فقیه این است.

«وَ قَالَ زُرَارَةُ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلٌ عِنْدَهُ مِائَةٌ وَ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ دِرْهَماً وَ تِسْعَةَ عَشَرَ دِينَاراً أَ يُزَكِّيهَا»

دو تا نصاب در زکات برای ذهب و فضه هست، برای درهم ۲۰۰ است، برای دینار ۲۰ دینار است، هر کدامشان یکی کم دارد، آن ۲۰۰ تا ۱۹۹ تاست، آن ۲۰ تا ۱۹ تاست. اینها کافی است؟ امام علیه السلام می‌گویند نه باید هر کدام جدا جدا به نصاب رسیده باشند.

«فَقَالَ لَا لَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فِي الدَّرَاهِمِ وَ لَا فِي الدَّنَانِيرِ حَتَّى تَتِمَّ»

هم دراهم باید تام بشوند یعنی بالغة حدا النصاب، هم دنانیر باید تام باشند بالغة حد النصاب باشد.

«قَالَ زُرَارَةُ وَ كَذَلِكَ هُوَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ»

در همۀ اصناف زکوی هم حکم همینجور است، اختصاص به این مثال خاص ندارد. بعد مثال دیگری در مورد چیزهای دیگر هم هست که مثلا گاو و گوسفند و شتر و اینها به همدیگر ضمیمه نمی‌شوند. اگر همۀ اینها کمتر از حد نصاب هستند، اینها نه، اینها درشان واجب نیست. در شتر ۵ تا شتر خمس ابل نصاب است دیگر، این ۴ تا شتر است. شاة به جای ۴۰ تا شاة ۳۹ تا شاة است، به جای ۳۰ تا بقره، ۲۹ بقره است.

«أَ يُزَكِّيهِنَّ قَالَ لَا يُزَكِّي شَيْئاً مِنْهُنَّ لِأَنَّهُ لَيْسَ شَيْ‌ءٌ مِنْهُنَّ تَامّاً فَلَيْسَ تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ»

این یک روایت. عرض کردم مشابه این روایت از جهتی یک روایت دیگر هست که، البته یک تفصیلی در مسئله قائل شده، روایت اسحاق بن عمار قال سألت ابا ابراهیم علیه السلام عن رجل له مائة درهم و عشرة دنانیر أ علیه زکاة. صد درهم و ده دینار که روی هم رفته ۲۰۰ درهم می‌شدند چون دنانیر هر دینار آن موقع ده درهم محاسبه می‌شده ده تا دینار صد درهم، صد درهم و صد درهم ۲۰۰ درهم.

«أَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ فَرَّ بِهَا مِنَ الزَّكَاةِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ»

اگر فرار از زکات کرده باشد زکات هست، یک بحثی هست که مال زکوی اگر تبدیل بشود به غیر مال زکوی آیا زکات دارد یا زکات ندارد این هم در واقع یک نوع، طبق این روایت

«إِنْ كَانَ فَرَّ بِهَا مِنَ الزَّكَاةِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ قُلْتُ لَمْ يَفِرَّ بِهَا»

فرار نکرده، ارثش اینجوری بوده، صد درهم ارث برده و ده دنیار.

«قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قُلْتُ فَلَا تکبس الدَّرَاهِمَ عَلَى الدَّنَانِيرِ وَ لا الدَّنَانِيرَ عَلَى الدَّرَاهِمِ»

اینها روی همدیگر فشرده نمی‌شوند، با همدیگر محاسبه نمی‌شوند؟ حضرت فرمودند لا. خب اینها به طور مطلق یا در جایی که شخص، آن بحث فرار یک بحث جداست، بحث فرار اصلا آن بحث حالا محل بحث جایی که فرار نکرده باشد. یک روایت دیگر، روایت اسحاق بن عمار هست، عن ابی ابراهیم علیه السلام که با هر دوی این روایت‌ها معارض است.

قال قلت له تسعون و مائة درهم و تسعة عشر دینارا. ۱۹۰ درهم و ۱۹ دینار. أ علیها فی الزکاة شیء. این یک قضیۀ خارجیه بوده، ۱۹۰ تا بوده. حالا آن مثال ۱۹۹ و ۱۹ تا آن بیشتر به مثال فرضی می‌خورد که دیگر یک دانه کم داشته باشد، ولی این احتمالا مثال واقعی بوده. می‌گوید ۱۹۰ درهم هست و ۱۹ دینار، اینها آیا به همدیگر ضمیمه می‌شوند؟ «أَ عَلَيْهَا فِي الزَّكَاةِ شَيْ‌ءٌ»، طبق این نقل امام فرمودند «إِذَا اجْتَمَعَ الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ فَبَلَغَ ذَلِكَ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ فَفِيهَا الزَّكَاةُ لِأَنَّ عَيْنَ الْمَالِ الدَّرَاهِمُ وَ كُلُّ مَا خَلَا الدَّرَاهِمَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ مَتَاعٍ فَهُوَ عَرْضٌ مَرْدُودٌ ذَلِكَ إِلَى الدَّرَاهِمِ فِي الزَّكَاةِ وَ الدِّيَاتِ.»

اینجا این روایت را با آن روایت‌های دیگر چه کنیم؟ مرحوم شیخ طوسی در تهذیب دو تا وجه ذکر کرده، به استبصار که رسیده خود ایشان متوجه شده که این وجه‌ها خیلی عجیب و غریب است از آن وجه‌ها دست کشیده دو تا وجه متناسب‌تر با شأن علمی شیخ طوسی را ذکر کرده. آن دو تا وجهی که ذکر کرده در تهذیب این هست که ما بگوییم این روایت «إِذَا اجْتَمَعَ الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ فَبَلَغَ ذَلِكَ»

این ذلک‌اش را به فضه برگردانیم، یعنی اگر فضه به ۲۰۰ درهم برسید ففیه الزکاة. اینجوری معنا کردیم، می‌گوید بعضی وقت‌ها قبلا دو تا شیء ذکر می‌شود ولی به یکی‌شان ضمیر برمی‌گردد، مثل آیۀ شریفه «وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في سَبيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ»

«فَذَكَرَ الْجِنْسَيْنِ ثُمَّ أَعَادَ الضَّمِيرَ إِلَى أَحَدِهِمَا فَكَذَلِكَ فِي الْخَبَرِ وَ عَلَى هَذَا التَّأْوِيلِ لَا تَنَافِيَ بَيْنَهُمَا»

خود شیخ هم توجه کرده که این مطلب بعید است و مقایسه‌اش هم با آیه اشکال دارد، اوّلا در آیه، حالا منهای آیه،

«إِذَا اجْتَمَعَ الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ فَبَلَغَ ذَلِكَ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ»

این که هم ذهب داشته باشد و هم فضه داشته باشد آن فضه‌اش به ۲۰۰ درهم برسد، حالا مگر باید حتما ذهبی هم اینجا باشد؟ آن فضه به ۲۰۰ درهم برسد، چه همراهش ذهب باشد چه نباشد زکات ثابت است، یک. تعلیل چه ربطی دارد به این؟ لأن عین التعلیل، عین المال الدراهم، چه ارتباطی با این توجیه شیخ دارد؟ این که تعلیل ربطی به آنها ندارد. اما این که آیۀ شریفه ارتباطی ندارد خود شیخ طوسی در تبیان در تفسیر آیه اینجوری فرموده، آیۀ شریفه «الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في سَبيلِ اللّهِ» شیخ فرموده انما لم یقل لا ینفقونهما لاحد امرین. احدهما ان تکون الکنایة عائدة الی مدلول علیه. تعبیر کنایه اصطلاح کوفی است، در ادبیات کوفی به ضمیر کنایه می‌گویند. مرحوم طبرسی در اعراب‌هایی که در مجمع البیان توضیح می‌دهد که بیشترش از ابو حلی فارسی گرفته و اینها خیلی وقت‌ها اصطلاحاتشان با اصطلاحاتی که الآن ما باهاش مأنوس هستیم که برای مکتب بصره هست فرق دارد. چون ابو حلی فارسی بین کوفه و بصره بوده، یک مکتب مستقلی بوده بینابین بوده، و خیلی از اصطلاحاتش کوفی است، اینها را باید توجه به این نکات داشته باشیم بعضی اصطلاحات را اصلا توجه نکنیم عبارت‌های مثلا مجمع البیان خیلی‌هایش قابل فهم نیست. اینجا هم این عبارت ایشان اصل این عبارت، مرحوم شیخ طوسی این عبارت را از احکام القرآن جصاص گرفته، جلد ۴، صفحۀ ۳۰۰ که همین عبارت‌های شیخ طوسی را دارد، البته خود احکام القرآن هم از جامع البیان طبری گرفته، جلد ۱۰، صفحۀ ۸۶، یک قدری تلخیص کرده، شیخ طوسی عبارت تلخیص شدۀ جصاص را آورده، بعضی عبارت‌هایی که در طبری اضافه داشتند اضافه کرده، یک چیز تلفیقی از عبارت جصاص و عبارت منبع اصلی که طبری هست آورده. اینها به هر حال طبری را نمی‌دانم از جهت ادبی وابسته به چه مکتبی هست. به هر حال تعبیر کنایه مربوط به مکتب کوفه است.

انما لا یقل لا ینفقونهما لاحد امرین احدهما ان تکون الکنایة یعنی لا ینفقونه در آیۀ شریفه عائدة الی مدلول علیه، مدلول علیه یعنی مقدر، چیزی که یدل علیه المذکور، خودش وجود ندارد ولی دالی بر او دلالت می‌کند، مدلول علیه در اصطلاح چیزی یعنی مقدر. و تقدیره و لا ینفقون الکنوز او الاموال. حالا این وجه اوّل که اصلا به هر حال یک چیز دیگر است. ایشان گفتند به کنوز برمی‌گردد که به خصوص کنوز اگر بگوییم بهتر هم هست، یکنزونها این یکنزون دال بر آن کنوز محذوف است، مقدر نیاز به یک دلیل لفظی دارد که آن کنوز دلیل آن است حالا اموال هم بگوییم که به آن اموال برمی‌گردد چون به هر حال ذهب و فضه از سنخ اموال هستند و امثال اینها.

و الآخر ان یکون اکتفی باحدهما عن الآخر، این است که از یکی از اینها اکتفا کرده به یک، مثله و اذا رأو تجارة او لهوا انفض الیها. البته اینجا یک سؤالی هم هست که خب لایجاز بین این که لا ینفقونه با لا ینفقونهما یک ذره فرق هست این ایجاز یعنی این ایجازها و امثال اینها؟ این لایجاز یک جوری است، دیدم مثلا بعضی‌ها مثلا اصالة عدم الزیادة را که مطرح می‌کنند مثلا عبارت حَمَلَ باشد یا حَمَّلَ، می‌گویند اصالة عدم زیادة اقتضاء می‌کند حَمَلَ باشد نه حَمَّلَ، تشدید آن مقدار زیاده را، اینها عرفی نیست اینجور تفاوت‌ها. ایجاز بین لا ینفقونه با لا ینفقونهما این تناسب ندارد. ولی من نکتۀ دیگر می‌خواهم عرض بکنم در این آیۀ شریفه، بحث ایجاز فقط نیست، نکتۀ دیگر است. آن این است که می‌گوید کسانی که ذهب و فضه را کنز می‌کنند، حتی فضه را هم که کم قیمت‌تر است آن را هم در راه خدا نمی‌دهند. آن هم که، یعنی هیچی، یعنی اینقدر دست بسته هستند حتی چیزهای فضه‌ای را که در قیمتشان کمتر است آن هم نمی‌دهند، حاضر نیستند که نم پس نمی‌دهند خلاصه. فضه را گفته از باب فرد خفی که دال بر ذهب هم هست، ایجاز نیست، فقط ایجاد نیست، این نکته هم. آیۀ دیگری هم که شیخ طوسی اینجا می‌آورد که آقایان دیگر قبل از. این مطلبی که در تبیان و قبلش جامع البیان هست، قبل از آن در مجاز القرآن ابو عبید من دیدم که این عبارت دارد، معذرت می‌خواهم در معانی القرآن فرّاء، مجاز القرآن ابو عبید هم هست ولی قبل از او در معانی القرآن فراء هست. این در معانی القرآن فرّاء، جلد ۱، صفحۀ ۴۳۶ در ذیل آیه می‌گوید و لم یقل ینفقونهما فان شئت وجهت الذهب و الفضة الی الکنوز، می‌گوید اگر خواستی ذهب و فضه را بگویید چون کنوز هستند معنایش را ملاحظه کرده، فکان توحیدها من ذلک، این توحید آن ضمیری که کنایه، توحید الکنایة من ذلک و ان شئت اکتفیتَ بذکر احدهما من صاحبه کما قال و اذا رأو تجارة او لهوا انفضوا الیها فجعله للتجارة. این آیۀ شریفه هم به نظر می‌رسد که این که به تجارت بزنیم توجیه‌اش این است می‌گوید که اینها وقتی تجارت یا لهوی را ببینند به طرف او می‌روند، یعنی این کار بدی می‌کنند، به طرف تجارت که یک نوع مصلحت عقلایی درش هست رفتن بد است، لهو که هیچی. کأنّ ارجاع ضمیر به یکی‌شان به جهتی که با ارجاع ضمیر به یکی‌شان آن دیگری هم فهمیده می‌شود. چون این از این جهت به یکی‌شان ارجاع، نیاز به یک همچین مکملی دارد.

**شاگرد:** وقتی عطف به «أو» می‌شود اصلا ضمیر جمع نمی‌آورند، جایی که عطف به «أو» است مثلا می‌گویند شماها یکی‌تان بیاید، می‌گویند بیایند، وقتی یکی از شماها یا مثل عطف به «أو» می‌شود.

**استاد:** خب اگر بخواهند به احد امرین برگردند ضمیر مذکر باید بیاورند، اینجا ضمیر مؤنث آمده. جایی که به احد الامرین که یکی‌اش هم مؤنث باشد به آن. اگر به آن لحاظ باشد ضمیر مذکر باید بخورد نه ضمیر مؤنث؟ این که مؤنث هست به تجارت خورده

**شاگرد:** حالا در بحث خودمان نمی‌شود به این معنا باشد چون «و» به معنای «أو» است اینجا.

**استاد:** نه «و» به معنای «أو» نیست. می‌گوید تجارتی را ببینند انفضوا الیها، کار خیلی بدی می‌کنند، که لفظ دیگر هیچی، کأنّ این عبارت این است، در مقام مذمت این هست که به جای نماز جمعه می‌روند به امور دنیوی مثل تجارت می‌پردازند. حالا تجارت را باز یک مقداری یک انگیزۀ فی الجمله جدیتی درش هست، این که به جای نماز جمعه بخواهند به لهو بپردازند که آن لهو یعنی موسیقی، در چیز هست که آوازه خوان‌هایی می‌آمدند نماز جمعه به آنها می‌پرداختند، آن که دیگر هیچی. حالا تجارت را بگوییم باز یک چیز عقلایی اینجا وجود دارد که آن حالا فی الجمله ممکن است مذمتی باشد ولی در حد زیاد نباشد، ولی لهو هیچی. می‌خواهم بگویم اینها ضمیر هم که برمی‌گردانیم یک همچین نکاتی باید ضمیمه کرد تا مصلحت را تکمیل کرد. علی ای تقدیر نکته‌ای که می‌خواهم بگویم آن این است که اِکْتُفِیَ باحدهما عن الآخر، یعنی معناً ضمیر به هر دو برمی‌گردد این آیه. اگر اینجا معناً بخواهد ضمیر به، از جهت لفظی فقط ضمیر به یکی‌شان برگشته، نه این که، این معنایش این است که از جهت معنوی فبلغ ذلک مأتی درهم این از جهت معنوی باید به آن ذهب هم برگردد، ولو از جهت لفظی فقط به فضه برگردد، اُکْتُفِیَ بذکر احدهما عن الآخر، اینجوری با آیۀ شریفه نباید مقایسه کرد. بله یک وجه دیگری ایشان ذکر کرده آن وجه قابل توجه است، ولی باز هم آن وجه نسبت به وجوه دیگری که در استبصار ذکر می‌کند آن وجوه استبصارشان خیلی بهتر است.

وجه دوم این هست که اذا اجتمع الذهب و الفضة مراد تک تک اینهاست، یعنی اذا کان الذهب به اندازۀ ۲۰۰ درهم و اذا کان الفضة به اندازۀ ۲۰۰ درهم. این خودش یک بحثی هست که ذهب و فضه، شیخ طوسی می‌گوید از باب قیمت، می‌گوید ذهب اگر قیمتش به اندازۀ ۲۰۰ درهم برسد کافی است. و این که بگوییم مدار قیمت است، مدار قیمت است در محاسبه، و چون اصل اموال درهم بوده ذهب را هم در مقام تقویم با درهم سنجیده می‌شود. خب این مطلب دومی که شیخ مطرح کرده قابل توجه است، حالا البته با اجتمع خیلی تناسب ندارد، اگر مثلا اینجور بود اذا کان الذهب و الفضة فبلغ ذلک مائتی درهم ، این خب باز یک جوری بود، ولی با سؤال سائل چه ربطی دارد آن وقت؟ سوال سائل این هست که، سؤال این هست جمع بین اینها، تسعون و مائة درهم و ۱۹ دینار، این نکته‌ای که در سؤال تکیه دارد ناظر به این هست که هیچ کدامشان به حد نصاب نرسیدند. ولی مجموعا به حد نصاب رسیدند، این وجهی که باز مرحوم شیخ اینجا مطرح فرموده هیچ تناسبی با آن ندارد. من یک توضیحی اینجا هم عرض بکنم، یک بحثی اینجا هست در این که درهم و دینار چجوری محاسبه می‌شوند در باب زکات؟ سه جور محاسبه امکان‌پذیر هست. یکی درهم و دینار را عددی محاسبه کنیم، یکی درهم و دینار را وزنی محاسبه کنیم، یکی درهم و دینار را قیمتی محاسبه کنیم. اینها را من توضیح بدهم، ببینید، قیمتی و عددی مشخص است، یعنی ما نصاب، ۲۰۰ تا سکه باید داشته باشیم، دقیقا ۲۰۰ تا. از آن طرف قیمتی هم مشخص است، ما بگوییم مدار بر درهم هست، بعضی روایات این را دارد، در مورد ذهب می‌گوید نحوۀ محاسبه‌اش براساس درهم است، براساس درهم محاسبه می‌شود یک روایت دیگری در این بحث هست نصاب ذهب که می‌گوید که، این روایت در کافی هست من از کافی این روایت را بخوانم.

عن الذهب کم فیه من الزکاة، روایت صحیحۀ محمد بن مسلم است. «قَالَ إِذَا بَلَغَ قِيمَتُهُ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ.»

ذهب را هم با درهم قیمت‌گذاری کرده. خب این هم یک مدل دیگر که شیخ طوسی در واقع معنایی که می‌کند براساس این روایت معنا می‌کند که قیمت محاسبه می‌شود، ذهب را براساس قیمت درهم. این خب این یکی.

**شاگرد:** همین روایت ؟؟؟ من ذهب او متاع

**استاد:** حالا صبر کنید، این روایت هنوز مانده خیلی بحث دارد.

اما مرحوم شیخ طوسی در خلاف ادعای اجماع کرده، علی ما ببالی اگر اشتباه نقل نکنم که محاسبه براساس وزن است نه براساس عدد، نه براساس قیمت. یک چیز دیگری اینجا هست. توضیح ذلک این که درهم مشترک لفظی است بین یک سکۀ خاص و یک وزن خاص، واحد وزن، بعضی چیزها مثلا پوند در انگلیسی اینجوری است، پوند هم پول است و هم واحد وزن خاصی است که در انگلیسی مورد چیز هست. درهم هم همینجور است. درهم هم واحد وزن است هم سکۀ خاص. دینار هم همینجور است. دینار هم واحد وزن است هم سکۀ خاص. و یک اشتباهی که در بعضی از محاسبات اینجا شده من جلسۀ مدرسۀ فقهی اینجا نشست علمی داشتم این را مفصل بهش پرداختم که در بعضی محاسباتی که مثلا در مورد کُرّ و امثال اینها محاسبه کردند خلط، توجه به این نکته نکردند که درهم مشترک لفظی است بین یک وزن خاص و سکۀ خاص. این سکه چون به آن وزن نزدیک بوده اسمش را گذاشتند یا برعکس، یعنی یکی از اینها به اعتبار دیگری. در بعضی روایات ما داریم مثلا می‌گوید که کسی صد دینار عدداً قرض کرده، صد دینار وزنا رد کرده، صد دینار عدداً گرفته، حالا که می‌خواهد پس بدهد صد دینار وزنا، این روایتش را ببینید، روایت جالبی است، بحث این است که ربا پیش می‌آید یا نه، دینار وزنی یک ذره بیشتر بوده، یک هوا بیشتر بوده که از مجموع استفاده می‌شود به طور متعارف مثلا صد دینار وزنی صد و یکی عددی در می‌آمده، یک ذره بیشتر در می‌آمده، سوال هم همین است حالا که می‌خواهد پس بدهد چون وزنی دارد پس می‌دهد صد تا عددی گرفته، صد و یکی دارد پس می‌دهد که امام علیه السلام می‌فرمایند اگر شرط نکرده باشد اشکال ندارد. شیخ طوسی می‌گوید اینجا محاسبۀ نصاب براساس وزن است، نه براساس عدد، ولو درهم و دینار ملاک است ولی درهم و دینار را وزن می‌کنند یعنی دویست درهم وزنی باید رسیده باشد، یا بیست دینار وزنی باید رسیده باشد که بیست دینار وزنی یک کمی بیشتر از عددی است، من در این محاسبات مربوط به رسالۀ حاج آقا این اوزان و مقادیر و اینها محاسبه‌هایش را من انجام دادم زیر نظر حاج آقا. آنجا این که یکی از نقاطی که محاسبات حاج آقا یک کم بیشتر از چیزهای دیگر است همین است، مثلا آقایان چون درهم سکه‌ای را در نظر می‌گیرند، درهم سکه‌ای یک کم کمتر است، تازه آن هم که آقایان گرفتند از این کمتر هم کمتر است، حالا آنش بماند، ولی مثلا کُرّی که آقایان معمولا دارند سیصد و هشتاد و دو و خرده‌ای هست. حاج آقا، البته نتیجۀ قاطع نگفتند ولی محاسباتی که دارد از چهارصد و شصت و دو محاسبۀ سردار کابلی هست تا چهارصد و هشتاد و هفت و نیم که محاسبۀ آلتر هینس هست آن در رسالۀ حاج آقا بهش اشاره شده. این تفاوت‌هایی که اینها هست یکی از نکاتش همین هست که مبنای محاسبه درهم مسکوک نیست، درهم وزنی است، و درهم وزنی یک کمی بیشتر است، می‌گویم ؟؟؟ باز بیشتر است این که روی هم رفته که اینها را حساب می‌کنید کُر یک چیزی حدود صد کیلو کر آب اختلاف در آمده، چهارصد و هشتاد و هفت و نیم کیلو یک کر آب در آورده.

حالا عرض می‌کنم اینجا البته شیخ طوسی در خلاف می‌گوید اجماعی هست که محاسبه نه براساس عدد هست نه براساس قیمت، براساس وزن است، بنابراین این روایت‌هایی که بحث قیمت و اینها می‌گوید مخالف اجماع، طبق فرمایش شیخ طوسی این را ما دنبال کنیم اینها مخالف اجماع هستند و اینها. علی ای تقدیر این دو وجهی که ایشان اینجا ذکر کردند در تهذیب خیلی وجه‌های مناسبی نبوده و با روایت همخوانی ندارد. این است که شیخ طوسی در استبصار دو وجه دیگر ذکر کرده، آنها وجه‌های قابل توجهی است در کلمات آقایان هم یک سری وجه‌های دیگر ذکر شده که مجموعا این را شنبه ان شاء الله در خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد